**برخی دیدگاه های جدید در باب معرفت پیشینی**

فصلنامه ذهن، ش 20، زمستان 83
تقسیم معارف بشرى به پیشینى و پسینى جایگاه بسیار مهمى در معرفت‏شناسى امروز دارد. به همین منظور این مقاله به بررسى اجمالى چند نظریه در باب معرفت پیشینى همت گماشته است. و از آنجا که این تقسیم با تقسیم گزاره‏ها به تحلیلى و ترکیبى و نیز تقسیم به ضرورى و ممکن پیوند وثیقى دارد، نویسنده بحث را با اشاره به این تقسیمات گوناگون آغاز کرده و سپس پرسش‏هاى مطرح در این زمینه را ذکر مى‏کند. که مضمون آن‏ها، ارائه تعریف از مفاهیم فوق و ارتباط آن‏هاست. نویسنده در مقام پاسخ به این پرسش‏ها ابتدا به نقل نظریه کانت مى‏پردازد و ضمن ارائه جدولى چهارخانه نشان مى‏دهد که در نظر کانت هیچ حکم تحلیلى پسینى نیست، و احکام پیشینى نیز مستقل از تجربه هستند درحالى‏که صدق احکام ترکیبى را عقل یا تجربه مى‏فهمد. از آنجا که دیدگاه کانت در برابر تجربه‏گرایى کلاسیک ارائه شده است نویسنده این دیدگاه را نیز ذکر کرده و نقاط افتراق آن با نظریه کانت را برجسته
\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_
1. نهج‏البلاغه، خطبه 309
\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_\_
مى‏کند، تجربه‏گرایان همه گزاره‏ها را به مفاهیم صدق و همه مفاهیم را به تجربه باز مى‏گردانند. البته برخى از تجربه گرایان معارف پیشینى را مى‏پذیرند ولى جایگاهى اساسى براى آن‏ها در نظر نمى‏گیرند.
نویسنده بخشى از مقاله را به ارتباط معرفت پیشینى با معرفت کلى اختصاص داده و در اینجا نیز ابتدا به سراغ کانت مى‏رود که تمام معارف پیشینى را ضرورى و در عین حال کلى مى‏دانست به حدى که معرفت ضرورى به اشیاى خاص (در صورت امکان) را هم ناشى از معارف کلى مى‏دید. در مقابل، جاناتان دنسى معتقد است پیش فرض کانت مبنى بر اینکه معرفت ضرورى به اشیاى خاص، حتما تجربى هستند، پیش فرضى است ناصحیح و با نقل مثالى از گریپکى، معرفتى خاص را نشان مى‏دهد که پیشینى و غیر تجربى است. نویسنده در ارزیابى نظریه کریپکى معتقد است آن چه وى ذکر کرده با مثال‏هاى معروف فلاسفه متفاوت است؛ زیرا در مثال‏هاى فلاسفه، استنتاج و تطبیق دخالت ندارد و این منافاتى با نظریه کریپکى ندارد که مثالش را از تطبیق یک قانون کلى بر یک مورد خاص حاصل آورده است. با این حال کریپکى نتوانسته معرفت پیشینى تجربى را ثابت کند بلکه فقط یک معرفت پیشینى غیر کلى را نشان داده است.
دیدگاه بعدى دیدگاه کواین و پاتنمه است. نتیجه نظریات این دو آن است که همه معارف ترکیبى پسینى هستند که در درون یک کل با تجربه حسى به دست مى‏آیند. البته درجه ترکیبى بودن هر معرفتى با دیگرى متفاوت خواهد بود. نتیجه این دیدگاه تجدید نظر ناپذیرى در معرفت‏ها، حتى در ریاضیات و منطق است. به همین دلیل این نظریه تجدید نظر پذیرى افراطى نالیل پشت رفت. نویسنده ضمن نقد این نظریه توضیحات بیشترى را به این بحث ضمیمه مى‏کند.
نویسنده در گام بعدى به سیر بحث بعد از کواین اشاره مى‏کند عمدتا درباره دو مسئله اصلى شکل گرفته است. یکى تبیین معرفت پیشینى از راهى به جز تحلیل معانى واژه‏ها و دیگرى جایگاه معرفت پیشینى در معارف بشرى.
در پاسخ به مسئله اول، نظریه برترى فیلد مطرح شده است. او پیشینیت را مفهومى ارزشگذارانه مى‏داند که ارتباطى با معانى واژه‏ها ندارد. وى ابتدا مفهوم توجیه را تغییر داده و آن را بر اساس قابل اعتماد بودن و نه معطوف به حقیقت تفسیر مى‏کند. در واقع ما در مقام توجیه، براى یک گزاره ارزش بالایى تعیین مى‏کنیم. و بر همین اساس واقعى بودن معقولیت را مى‏کند.
همچنین در مقام پاسخ به مسئله دوم یعنى جایگاه معارف پیشینى که مورد انکار کواین بود. مسائل حساب را مطرح مى‏کند. بدین صورت که هیچ دانشمندى براى تجدید نظر در نتایج تجربى به تجدید نظر در مسائل حساب نمى‏پردازد بلکه نظریه‏ها و فرضیه‏هاى کمکى‏اش را مجددا بررسى مى‏کند. برخى دیگر از معرفت‏شناسانه‏ها نیز بر اساس فرایند تأیید تجربى نظریه‏ها، نقدهایى را به کواین وارد کرده‏اند. نقل این نقدها آخرین فراز این مقاله است.
تأثیر رویکردهاى جدید بر آموزش تاریخ
دفاع ناپذیرى پساتجددگرایى
پیترون ورون/ سید على‏اصغر سلطانى
جام‏جم، ش 1540، 3/7/84
بر این نکته اتفاق نظر وجود دارد که تاریخ نباید صرفا مبتنى بر یادآورى وقایع گذشته باشد. بلکه باید تاریخى اندیشید. نگرش رایجِ تجددگرا مدعى است که مهارت‏هاى اصلى زیر را باید فرا گرفت.
الف ـ توانایى ارزیابى و تولید فرضیات تاریخى و تبیین‏هاى علّى
ب ـ توانایى شناسایى و ارزیابى شواهد تاریخى
ج ـ توانایى تشخیص جانبدارى، تبلیغات و تحریف‏هاى معنایى در متون تاریخى
د ـ توانایى شناسایى و ارزیابى استدلال‏هاى حاصل از تفسیرهاى تاریخ متناقض
پساتجددگرایان این نگرش را به باد انتقاد گرفته‏اند.
نظریات اصلى نقد پساتجددگرایى در تضاد با نظریات بنیادى تجددگرایى در تاریخ است ازاین‏رو لازم است این دیدگاه‏ها در کنار هم مقایسه شوند.
در نظریه تجددگرا، تاریخ گذشته چیزى است که «روى داده است»، در مقابل نگرش پساتجددگرا بر این عقیده است که تاریخ غیر ارجاعى است و هرگز نمى‏توانیم حقیقتا گذشته را بشناسیم.
در نظریات پساتجددگرایى تاریخ، تفسیر است. تاریخ به وسیله زمان حال که مورخ در آن قرار دارد مورد پیش‏داورى قرار مى‏گیرد در نتیجه تاریخ نمى‏تواند عارى از ذهنیات فردى و موقعیتى مورخ باشد. و نظریه جایگاه ممتازى ندارد بلکه توصیف، روایت‏هاى کوچک، بینش و گفت‏وگوى محل جایگزین نظریه مى‏شوند.
پساتجددگرایان تمایل دارند تا خلق معناى تاریخى را در جایى فراسوى روش و عقل عملى جست‏وجو کنند. از نظریات پساتجددگرایان مى‏توان نتیجه گرفت که مهارت‏هاى فکرى باید کنار گذاشته شوند.